

ستیهندگی جامعه مدنی شبکه‌ای و دولت در ایران؛ (بازخوانی رابطه دولت و جامعه ایران در آغاز عصر پهلوی اول با تأکید بر نقش مدرس)

شهرروز شریعتی*

مهدی عباسی شاهکوه**

چکیده

جامعه ایرانی تا پیش از تأسیس سلسله پهلوی به اجتماعات و نهادهایی اتکا داشت که از میزان قابل توجهی از استقلال در برابر دولت برخوردار بودند؛ در این میان علمای شیعه به واسطه استقلال اقتصادی از دولت و در اختیار داشتن منابع برای بسیج توده‌های مردم و همچنین اختیار انحصاری تفسیر شریعت، بیش از سایر رهبران محلی در جامعه ایران می‌توانستند در مقابل سیاست‌های دولت

; عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس (Shariati@modares.ac.ir)

; دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
(abbasi.mahdi@ymail.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۱۰/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۴

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۳، صص ۳۷-۶۲

مرکزی ایستادگی کنند و در صورت لزوم، اقدامات دولت را نامشروع جلوه دهند. با این وجود رضاشاه که در ابتدای سلطنت نسبت به قدرت علما برای مدیریت سازمان اجتماعی در ایران آگاهی داشت و حتی از اندیشه تشکیل جمهوری در ایران به واسطه تقاضای رهبران مذهبی در قم صرف نظر کرده بود، به تدریج تلاش کرد تا از طریق تهدید، بازی دوگانه، پنهانکاری و همچنین دسیسه، ترور، قتل و استفاده از ارتش به ایجاد تغییرات بنیادین در جامعه روی آورد؛ در مقابل این اقدامات، برخی رهبران مذهبی، زعمای محلی، سروران و متنفذان جامعه ایرانی به نمایندگی از جامعه مدنی و در عین حال شبکه‌ای ایران در برابر خواست‌های حکومت ایستادگی کردند و کوشیدند تا به هر نحو ممکن ضمن تضعیف نقش دولت از قدرت روزافزون آن بکاهند. این مقاله با روش تبیینی پسا رویدادی و مطالعه موردی و بازخوانی کنش‌های سیاسی سیدحسین مدرس به عنوان یکی از مجتهدان و رهبران مذهبی و سیاسی در جامعه ایرانی و با استفاده تلفیقی از آموزه‌های نظریه جامعه شبکه‌ای میگدال و نظریه جامعه مدنی آیزنشتات کوشیده است تا ضمن تبیین مفهوم «جامعه مدنی شبکه‌ای»، فرایند سستی‌پندگی (تقابل آنتاگونیستی) این جامعه مدنی شبکه‌ای را با دولت در جامعه ایرانی عصر پهلوی اول، واکاوی کند.

واژگان کلیدی: ایران، پهلوی اول، مدرس، جامعه شبکه‌ای، جامعه مدنی

مقدمه

در طول حکمرانی قاجاریان، تلاش‌های فراوانی از سوی دولتمردان ایرانی برای تأسیس دولتی مقتدر و توانمند صورت گرفت، اما فرجام این تلاش‌ها برای کسب اقتدار از سوی دستگاه حکومت در نهایت منجر به رویارویی جامعه با حکومت مرکزی شد و حکومت مشروطه نیز تحدید قدرت دولت را به همراه داشت؛ با این وجود، هم‌زمان با کودتای ۱۲۹۹ و روی کار آمدن رضاخان، قدرت جامعه از سوی دولت دچار تهدید شد، زیرا تلاش‌های جدی برای تأسیس دولت مدرن شدت گرفته بود و عناصر نواندیش و ترقی خواه هوادار حکومت پهلوی نیز کوشش می‌کردند که با ساختن دولتی مقتدر، عقب‌ماندگی‌های کشور را با کاربست الگوهای غربی جبران کنند. بر این اساس، کشمکش‌های جامعه و دولت مرکزی به صورت‌های مختلفی بروز یافت، زیرا مانع جدی و اصلی بر سر راه اقتدار دولت، وجود جامعه‌ای قدرتمند و شبکه‌ای بود که رهبران آن با دلایل خود در مقابل خواست‌ها و سیاست‌های دولت مرکزی به شدت مقاومت می‌کردند؛ به بیان بهتر، دولت پهلوی اول برای نیل به اهداف باید در منازعه با جامعه شبکه‌ای و «تارمانند»^۱ ایرانی سیاست‌های بقا یا «برزیستن»^۲ مناسبی را اتخاذ می‌کرد تا بتواند منویات مورد نظر را عملی کند و در مقابل، رهبران جامعه ایرانی، یعنی علما و روحانیون، تجار و بازاریان بزرگ، ملاکان و زمین‌داران بزرگ، رؤسای ایلات و خوانین محلی و خاندان قاجار نیز برای صیانت از بقای اجتماعی و سیاسی خود باید راهبردهایی را در پیش می‌گرفتند تا بقای خود را تداوم بخشند. در این دوره مهم‌ترین مسئله‌ای که

سبب منازعه دولت و جامعه می‌شد، جریان «نوسازی» بود که نیروهای سنتی را تا حد زیادی تهدید و درعین حال درگیری‌های حکومت مرکزی و سروران اجتماعی را گریزناپذیر می‌کرد. به این ترتیب دولت مجبور بود برای رسیدن به اهدافش، قدرت جامعه را محدود کند؛ اما از آنجاکه نهادهای قانونی قدرتمند اجتماعی وجود نداشتند، به جای تقویت اقتدار قانونی، دولت بیشتر تلاش کرد تا از طریق دسیسه، ترور، قتل و استفاده از ارتش به سرکوب جامعه روی آورد. در این میان طیفی از «سروران و متنفذان اجتماعی»^۱ قدرتمند کوشیدند در مقابل دولت پهلوی اول ایستادگی کرده و از قدرت آن بکاهند. در این میان، راهبردها و عملکرد افرادی مانند سیدحسن مدرس که اهداف مذهبی و ملی داشت و از طیف رهبران جامعه محسوب می‌شد، می‌تواند یک مورد مطالعاتی قابل تأمل برای فهم روابط دولت و جامعه قلمداد شود؛ این مقاله نیز با استفاده از ظرفیت نظریه جامعه مدنی «آیزنشتات»^۲ (Eisenstadt, 1995) و نظریه جامعه شبکه‌ای و الگوی «جامعه قوی-دولت ضعیف» «میگدال»^۳ (Migdal, 1988) به طرح این پرسش پرداخته است که «الگوی رفتاری و درگیری مستمر جامعه با دولت در دوره پهلوی اول چگونه قابل تبیین است؟»

پاسخ ابتدایی به این پرسش به این نحو صورت‌بندی شده است: «تعارضات جامعه و دولت در دوره پهلوی اول را می‌توان در قالب تعارض سروران اجتماعی جامعه مدنی قوی با سیاست‌های برزیستن یک دولت سرکوبگر مورد ارزیابی قرار داد». بنابراین مقاله حاضر با استفاده از روش تبیینی پسارویدادی و با کاربست چارچوب نظری برگرفته از تلفیق نظریه «جامعه شبکه‌ای» میگدال و نظریه «جامعه مدنی» آیزنشتات می‌کوشد چارچوب این تعارض «نظری» را در قالب بررسی «عمل سیاسی» مدرس به‌عنوان یکی از رهبران اجتماعی وقت ایران، مورد واکاوی و بازخوانی قرار دهد؛ این نوشتار همچنین با مفروض داشتن دولت پهلوی اول به‌مثابه دولتی مدرن و سرکوبگر که حاصل تحولات و حوادث پس از مشروطیت در

1. Strongmen

2. Shmuel N. Eisenstadt

3. Joel. S. Migdal

ایران بوده است؛ وجود چنین دولتی را موجب تکوین «ستیهنگی»^۱ دولت و جامعه ارزیابی می‌کند؛ مقاله برای نیل به این هدف پس از مروری بر پیشینه پژوهش‌های مشابه درباره روابط دولت و جامعه در ایران و تبیین چارچوب نظری، به منظور آزمون فرضیه به بررسی عملکرد و کنش سیاسی مدرس به عنوان یکی از نمادهای رهبری جامعه مدنی و شبکه‌ای ایران می‌پردازد و در خلال این کنش سیاسی، چگونگی صورت‌بندی روابط دولت و جامعه را در عصر پهلوی اول نشان خواهد داد.

۱. پیشینه و مبانی نظری پژوهش

تبیین رابطه متقابل جامعه و دولت در ایران همواره از سوی شمار قابل‌توجهی از پژوهشگران مسائل ایران مطرح‌نظر بوده است که در این میان نظریاتی نظیر «حکومت مطلقه شرقی»^۲، «شیوه تولید آسیایی»^۳، نظریه «پاتریمونالیسم»^۴ و نظریه «نوسازی»^۵ بیشتر مورد توجه قرار گرفته است؛ نظریات حکومت مطلقه شرقی و شیوه تولید آسیایی برای نخستین بار از سوی «کارل مارکس» و «انگلس» مطرح شدند، این دو نظریه می‌کوشند میان خودکامگی حاکم، گستردگی حوزه قدرت سیاسی و ضعف افراد و جامعه در نظام‌های شرقی روابطی معنادار برقرار کنند و با اتکا به منابع اندکی که از فرهنگ شرق وجود داشته است، بحث فقدان مالکیت خصوصی در شرق را کلیدی برای فهم تاریخ سیاسی و مذهبی آن برشمارند (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۶)؛ با این تفاوت که نظریه حکومت مطلقه شرقی، استبداد در کشورهای شرقی را مبتنی بر دیوان‌سالاری قدرتمند معرفی کرده است، اما نظریه شیوه تولید آسیایی، ضعف و پراکندگی جامعه را علت استبداد می‌داند. نظریه کارل ویتفوجل^۶ که مدعی است حکومت‌های شرقی به علت قدرت نظارت بر امور

1. Antagonism

2. Oriental Despotism

3. Asiatic Mode of Production

4. Patrimonialism

5. Modernization

6. Karl August Wittfogel

حیاتی، قادر به تبدیل شدن به «نیروی برتر از جامعه» هستند (Wittfogel, 1967) در برابر نظریه احمد/شرف که استبداد شرقی را حاصل جنبه‌های دیگری غیر از دیوان‌سالاری، نظیر «استبداد موروثی» و «اصل خصوصیات تاریخی ایران» می‌داند (Ashraf, 1969: 78 و اشرف، ۱۳۴۷)؛ دو مصداق از این تفاوت در این نظریه محسوب می‌شوند. کاتوزیان نیز در بررسی تحولات ایران به دو مفهوم «جامعه خشک و منزوی» و «استبداد ایرانی» اشاره می‌کند. از نظر کاتوزیان این مفاهیم، «قدرت تبیین تاریخ جامعه ایران را بدون درغلتیدن به دام تعمیم‌های غیرعلمی» دارد (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۳۹۴). با این‌همه آنچه‌آنچه که عباس ولی نیز تصریح می‌کند، کاتوزیان حرف و نظریه‌ای جدید ندارد، زیرا در واقع «اثرات خاص خشکی» بر جامعه ایران، نیروی محرکه تحلیل او از تاریخ ایران است (ولی، ۱۳۷۵: ۱۹۰). دیدگاه‌های متأخرتر کاتوزیان مبنی بر «کوتاه‌مدت بودن» و «کلنگی بودن» جامعه ایران، نیز تأکید می‌کند ایران در سراسر تاریخ خود دولت و جامعه‌ای خودکامه بوده است و همواره دولت و جامعه به‌علت استقلالی که از یکدیگر داشته‌اند، با هم از در خصومت درآمده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۱). محمدعلی خنجی نیز از دیگر افرادی است که از این منظر به ارزیابی روابط دولت و جامعه پرداخته و معتقد بود، در شرق به‌علت استبداد راکد شرقی، جامعه در مرحله وجه تولید آسیایی می‌ماند و در غرب از آن عبور می‌کند. (خنجی، ۱۳۵۸: ۱۰۰). مهدی بازرگان هم در کتاب «سازگاری ایرانی» تأکید می‌کند: «... اگر زراعت ایران حالت گسترده، متصل و مرتبط دشت‌های اروپایی را داشت، ایرانی اصالتاً خودبین و انفرادی بالطبع یا تک‌زی نمی‌شد». (بازرگان، بی‌تا: ۳۶-۳۵). بخش دیگری از نظریاتی که به تبیین روابط دولت و جامعه در ایران معاصر می‌پردازند در قالب نظریه نظام‌های پاتریمونیال ارائه شده‌اند؛ ماکس وبر که از جمله مطرح‌ترین نظریه‌پردازان نظام‌های پاتریمونیال به‌شمار می‌آید، درباره این مفهوم تصریح می‌کند: «زمانی از پاتریمونیال سخن می‌گوییم که حکمران، قدرت سیاسی خود را بر رعایای سیاسی، بدون اعمال قهر فیزیکی، همانند قدرت خانگی خود سازمان دهد» (وبر، ۱۳۷۵: ۲۵۰). جف گودوین^۱ و تدا اسکاچپول^۲ هم معتقدند:

1. Jeff Goodwin
2. Teda Skocpol

«نظام‌های پاتریمونیا، نظام‌هایی هستند که فرماندهان اجازه استقرار هیچ گروه باثبات [غیر خودی] را که دارای حقوق و امتیازات ویژه باشد، در فضای سیاسی خود نمی‌دهند» (Skocpol & Goodwin, 1989: 491). برایان ترنر^۱ هم در کتاب «ماکس وبر و اسلام» ویژگی‌هایی را برای نظام‌های پاتریمونیا برمی‌شمارد که بررسی تطبیقی این ویژگی‌ها با تحولات دوره رضاشاه قابل تعمق است (ترنر، ۱۳۷۹: ۱۴۱) در همین حال، جیمز بیل^۲ و روبرت اسپرینگبرگ^۳ نیز در بررسی‌های خود شش ویژگی از جمله شخصی بودن سیاست؛ تقدم خویشاوندسالاری و تقرب به شخص حاکم؛ غیررسمی بودن مجاری قدرت؛ و جلوگیری از تکوین کانون‌های مستقل قدرت را از جمله شرط‌های لازم برای تکوین ساخت‌های پاتریمونیا برمی‌شمارند (Bill & Springborg, 1994: 136-175) که این ویژگی‌ها نیز قابل اطلاق به حکومت رضاشاه است. ساموئل هانتینگتون هم برخی از دیکتاتورهای شخصی مانند شاه ایران را نمونه الگوی رژیم‌های سلطانی وبر می‌داند که «حامی پروری، خویشاوندمداری، رفیق‌بازی و فساد ویژگی‌های آن به‌شمار می‌آیند» (هانتینگتون، ۱۳۷۳: ۱۲۵). در همین مورد خوان لینز^۴ و هوشنگ شهابی هم در کتاب «نظام‌های سلطانی»، ویژگی‌هایی را برمی‌شمارند که این ویژگی‌ها می‌توانند تا حدودی روابط دولت و جامعه در ایران عصر پهلوی اول را تبیین کنند (شهابی و لینز: ۱۳۸۰).

دیگر تبیین‌های موجود از رابطه دولت و جامعه در عصر پهلوی اول مشتمل بر کلیدواژه نوسازی یا همان «مدرنیزاسیون» است که برمبنای آن استدلال می‌شود رضاشاه به‌تکای نوعی اقتدارگرایی شبه‌مدرن می‌کوشید با انجام اصلاحات بنیادین، جامعه ایران را به جامعه‌ای مدرن تبدیل کند؛ بخشی از آثار تورج اتابکی و همکاران در کتاب «تجدد آمرانه» (اتابکی: ۱۳۸۷) و کتاب «دولت و حواشی» (Atabaki, 2007) در این زمره دسته‌بندی می‌شوند؛ محمدرضا خلیلی‌خو در کتاب «توسعه و نوسازی» در دوره رضاشاه (خلیلی‌خو: ۱۳۷۳) و «استفانی کرونین در مقاله «رضاشاه و

1. Bryan Turner
2. James Bill
3. Robert Springborg
4. Juan Jose Linz

تناقضات نوسازی ارتش در ایران» (کرونین، ۱۳۸۷) و همچنین در دو مقاله دیگر با عنوان «نوگرایی، تحول و دیکتاتوری؛ نظم نوین و مخالفانش» (کرونین، ۱۳۸۵) و «اصلاحات از بالا، مقاومت از پایین» (Cronin, 2007) به موضوع ابعاد برنامه نوسازی رضاشاه برای تغییر در شکل جامعه ایرانی می‌پردازند. در همین مورد، مقاله‌های سیداحمد موثقی با عنوان «نوسازی و اصلاحات در ایران معاصر» (موثقی: ۱۳۸۴) داود مهدوی‌زادگان با عنوان «دیکتاتوری و نوسازی در ایران» (مهدوی‌زادگان: ۱۳۸۱)؛ سیدمصطفی ابطحی و فرزانه دشتی با عنوان «شبه‌نوسازی در عصر پهلوی اول» (ابطحی و دشتی: ۱۳۸۹) و محمد عبداللهی و فیروز راد با عنوان «بررسی روند تحول و موانع ساختاری توسعه سیاسی در ایران» (عبداللهی و راد: ۱۳۸۸) نیز به نقد و بررسی نسبتاً مشابهی از روند مدرنیزاسیون در دوره پهلوی اول پرداخته‌اند و به بیان بهتر، رابطه دولت و جامعه را در قالب پیامدهای نوسازی جامعه از سوی دولت ارزیابی کرده‌اند.

طبق آنچه پیشتر آمد، ملاحظه می‌شود به‌طور کلی در مجموعه مطالعات تاریخ سیاسی ایران، از الگوهای خطی و دولت‌محور استفاده شده و نقش جامعه، کمتر مورد بررسی قرار گرفته است؛ درحالی‌که پژوهش حاضر، با استفاده هم‌زمان از دو نظریه «دولت ضعیف-جامعه قوی» میگردال و «جامعه مدنی» آیزنشتات به بررسی دوسویه روابط دولت و جامعه از منظر جامعه‌می‌پردازد، و این منظر را دنبال می‌کند که مهم‌ترین دلیل ناتوانی دولت پهلوی در پیشبرد اهداف موردنظر، وجود جامعه نیرومند مدنی و شبکه‌ای است که رهبری این جامعه در مقابل تغییرات و اقتدار حکومت مرکزی ایستادگی می‌کند.

۲. چارچوب نظری

ساختار نظری مقاله از دو بخش برای تحلیل مناسبات قدرت جامعه و دولت تشکیل شده است که شامل نظریه دولت ضعیف-جامعه قوی میگردال و جامعه مدنی آیزنشتات می‌شود.

۲-۱. نظریه دولت ضعیف-جامعه قوی میگردال

طبق دیدگاه میگردال، دولت و جامعه به‌صورت دوسویه بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند

و ضعف یکی نسبت به دیگری نوع رابطه را نشان خواهد داد (Migdal, 1988: 15). از دیدگاه میگدال، دولت عبارت است از: سازمانی متشکل از کارگزاران متعدد تحت رهبری و هدایت نخبگان دولتی که از توانایی و اقتدار لازم برای وضع و اجرای قواعد الزام‌آور برای مردم و همچنین ابزارهایی برای تحت کنترل درآوردن سایر سازمان‌های اجتماعی در سرزمینی مشخص برخوردار بوده و در صورت لزوم می‌تواند از زور مشروع استفاده کند (Migdal, 1988: 19-21). براساس تعریف میگدال از دولت، دو نوع دولت مدرن وجود خواهد داشت که بنا بر سطح توانایی در تحصیل اهداف خود به دولت قوی و ضعیف تقسیم می‌شوند. با این تعریف «دولت‌های قوی»^۱ به میزان زیادی از توانایی‌های لازم (توانایی نفوذ، تنظیم روابط اجتماعی، استخراج منابع، توزیع یا اختصاص منابع) برای تحول اجتماعی از طریق طراحی، سیاست‌گذاری و اجرای برنامه‌ها برخوردار خواهند بود، حال آنکه «دولت‌های ضعیف»^۲ در انتهای طیف دارندگان این توانایی‌ها قرار دارند. میگدال استدلال می‌کند، این دولت‌ها به این دلیل ضعیف هستند که پاره‌های پراکنده جامعه همچنان قوی مانده‌اند و توانسته‌اند در سطوح مختلف (به‌ویژه ملی) با اقدامات دولت مخالفت کنند (Migdal, 1988: 22-23).

به‌نظر میگدال باید میان «دولت‌های قوی» و «حکومت سرکوبگر»^۳ تفاوت قائل شد؛ دولت‌های سرکوبگر ضرورتاً مقتدر و قوی نیستند. دولت‌های سرکوبگر، نظام‌های استبدادی و تمرکزگرایی هستند که از طریق افزایش توان سرکوب به‌دنبال تحصیل اجماع می‌باشند که در اغلب موارد نیز ناکام می‌مانند. در مقابل، دولت‌های قوی، نظام‌های کارآمدی هستند که با اتکا به اجماع عمومی و کسب رضایت بازیگران مختلف، پیوسته از حمایت آنها برخوردارند (Migdal, 1988: 4-10). از دیدگاه میگدال جوامع جهان سومی همچنین ماهیتی «تارمانند» و «شبکه‌ای» دارند، این شبکه مرکب از سازمان‌های اجتماعی است که هرکدام به‌شکل مستقل، از قدرت و آزادی عمل بالایی برای کنترل اجتماعی برخوردارند و ناکارآمدی رهبران دولتی

1. Strong States
2. Weak States
3. Oppressive Government

ناشی از ماهیت جامعه‌ای قدرتمند است که رودرروی آنها قرار دارد و به عبارت دیگر ناشی از مقاومتی است که «سروران اجتماعی» مانند رهبران مذهبی، رؤسای سازمان‌ها، زمین‌داران، کارفرمایان، رؤسای قبایل و یا دهقانان ثروتمند از طریق سازمان‌های اجتماعی خود اعمال می‌کنند. (Migdal, 1988: 33-34). ساختار شبکه‌ای جامعه، زمینه‌ساز الگوهای بسیاری است که از آن جمله می‌توان به تغییر اولویت‌های دولت برای صرف برزیستن، تغییر شکل و شیوه پیگیری سیاست‌های دولت از طریق فریبکاری و دروغ‌گویی و در نهایت تصرف جامعه در حوزه‌هایی از اقتدار دولت اشاره کرد. در همین حال آنچه‌ان که میگدال اشاره می‌کند، تازمانی که در جامعه شکاف‌های اساسی وجود داشته باشد، رهبران دولتی با استفاده از منابع دولت می‌توانند به بازتولید شیوه مستقر توزیع قدرت و ثروت در جامعه بپردازند (Migdal, 1988: 214-237). با این وجود هرگونه تلاش دولت برای کنترل اجتماعی، سبب بروز منازعه سیاسی می‌شود. در این شرایط، سیاست به کشمکش برای «سازش»^۱ میان دولت و جامعه تبدیل می‌گردد. در این میان برخی گروه‌ها در برابر حکومت تسلیم می‌شوند و برخی دیگر از گروه‌ها که از توان «نه» گفتن به دولت برخوردار هستند، مقاومت خواهند کرد که در این شرایط دولت مجبور می‌شود برای از بین بردن مقاومت‌ها، از منابع مالی که در اختیار دارد، بهره‌جوید و از ابزارهای تشویقی، تنبیهی و نمادین استفاده کند (Migdal, 1988: 193-197). از جمله دیگر مفاهیمی که در نظریه میگدال باید مورد توجه قرار داد، «راهبرد برزیستن»^۲ است که شامل نظام معانی، پیکربندی نمادین (اسطوره‌ها، ایدئولوژی و اعتقادات) و نیز پاداش‌ها و مجازات‌هایی است که از سوی دولت برای اعمال کنترل و تعیین قواعد رفتار مردم ارائه می‌شود. میگدال بر این باور است که دولت‌های ضعیف از آنجاکه در مقابل جامعه اقتدار چندانی ندارند، برای حفظ خود به سیاست‌های بقا و یا برزیستن روی می‌آورند که منظور از آن، سازش و مصالحه نخبگان سیاسی و درعین حال شکل‌گیری تدریجی رویکرد اقتدارگرایانه دولت نسبت به نیروهای اجتماعی است. از سوی دیگر دولت در رقابت با سازمان‌های قدرتمند اجتماعی برای نظم بخشیدن

1. Compromise
2. Survival Strategy

به امور و هدایت رفتار افراد جامعه باید بتواند استراتژی‌های بقای کارآمدتر و جذاب‌تری (شامل نمادها، پاداش‌ها و مجازات‌ها) ارائه کند. از این دیدگاه، فرایند «کنترل اجتماعی»^۱ می‌تواند ظرفیت‌های دولت را در زمینه‌های مختلف از جمله بسیج و سازماندهی مردم به‌منظور انجام تحول اجتماعی، ارتقا بخشد (Migdal, 1988: 23-24). بر مبنای آنچه گفته شد، به‌نظر می‌رسد جامعه ایرانی را در عصر گذار از قاجار به پهلوی بتوان از مصادیق جوامع قوی دانست که دولت ضعیف در رویارویی با آن می‌کوشد راهبردی را برای برزیستن خود بیاید.

۲-۲. نظریه «جامعه مدنی»^۲ آیزنشتات

آیزنشتات در مقاله‌ای که در سال ۱۹۹۵ منتشر کرده است چهار شرط اجتماعی و ساختاری استقلال نسبی حوزه اجتماعی از دولت؛ دسترسی آسان به مقامات دولتی؛ داشتن یک تریبون مستقل؛ و سرانجام برخورداری از حمایت قانون را برای تحقق «جامعه مدنی» نیرومند ترسیم می‌کند؛ (کمالی، ۱۳۸۱: ۶۳-۶۰). بر این اساس به‌نظر می‌رسد علمای شیعه با برخورداری از تمام شرایط مذکور به‌تنهایی می‌توانستند جامعه مدنی ایران را مدیریت و سامان‌دهی کنند و به‌تعبیر بهتر، علمای شیعه به‌واسطه استقلال اقتصادی از دولت که حاصل دریافت مستقل وجوهات شرعی بود و در اختیار داشتن «منابر» به‌مثابه تریبون مستقل برای بسیج توده‌های مردم و همچنین اختیار انحصاری تفسیر شریعت به‌عنوان برخورداری از قدرت قانون‌گذاری و در عین حال قدرت دسترسی بالا به مقامات حاکم می‌توانستند در صورت لزوم منویات خود را به‌راحتی پیگیری و در صورت لزوم، دولت را نامشروع جلوه دهند. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که قدرت علمای شیعه در جامعه ایرانی را در دوره پهلوی اول می‌توان حتی فراتر از قدرت یک جامعه مدنی معمول ارزیابی کرد، به‌ویژه آنکه «وعظ» و «فتوا» وسیله مهمی برای به‌حرکت درآوردن مردم و نفوذ بر تصمیم‌گیری‌های دولت بود، آنچنان‌که مسعود کمالی می‌نویسد: «در ایران طی انقلاب مشروطه بر اهمیت حوزه‌های عمومی جامعه، یعنی مسجدها، تکایا،

1. Social Control

2. Civil Society

بازارچه‌ها، قهوه‌خانه‌ها، تعزیه‌خانه‌ها و جز اینها افزوده شد و اینها به حوزه‌های راستین سیاسی در جامعه تبدیل شدند... مردمی که پای منبر جمع می‌شدند و به بحث سیاسی علما گوش می‌دادند فقط مردم مذهبی نبودند، بلکه همه گروه‌های شهرنشینی بودند که به سیاست علاقه نشان می‌دادند... فتوای علما که مبتنی بر تفسیر شریعت بود، در بسیاری از موارد به صورت فرمان‌هایی مهم‌تر از فرامین دولت عمل می‌کرد و مجتهدان با داشتن اختیار انحصاری تفسیر شریعت می‌توانستند اقدامات دولت را نامشروع جلوه دهند. چنان‌که در دو جنگ ایران و روس و در جریان جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه چنین کردند» (کمالی، ۱۳۸۱: ۶۳-۶۰). مطابق آنچه در مورد نظریه میگدال و آیزنشتات گفته شد، در ادامه با استفاده از آموزه‌های این دو نظریه در قالب نظریه جدیدی با عنوان «جامعه مدنی شبکه‌ای» کوشش خواهد شد ستهندگی جامعه با دولت پهلوی اول و در ذیل «پراکسیس»^۱ و «ایفای»^۲ نقش سیدحسن مدرس به‌عنوان یکی از رهبران شاخص جامعه مدنی شبکه‌ای ایران بازخوانی شود.

۳. مدرس، جامعه مدنی شبکه‌ای ایران و کودتای ۱۲۹۹

براساس الگوی میگدال، جوامع شبکه‌ای برای حفظ و صیانت از بقای خود، راهبردها و استراتژی‌های گوناگون، متفاوت و گاه متناقضی را برمی‌گزینند و تلاش می‌کنند با این رویکردها تداوم حیات بیشتری داشته باشند. بر همین مبنا سروران و رهبران اجتماعی نیز براساس اهداف و منافع که دارند، استراتژی مختص به خود را در شرایط مختلف برمی‌گزینند. در همین حال آنچنان‌که آیزنشتات نیز اشاره می‌کند یکی از شرایط مهم جامعه مدنی نیرومند، وجود استقلال نسبی جامعه از دولت است و بخش مهمی از این استقلال به‌واسطه داشتن تریبون مستقل و حمایت قانونی به‌دست می‌آید؛ به‌این‌ترتیب از جمله شرایط سخت و مخاطره‌انگیز در تاریخ ایران که بقای جامعه به‌شدت دستخوش خطرات جدی شده بود را می‌توان دوره جنگ جهانی اول و سال‌های پس از این جنگ دانست. در این دوره، شکاف و

1. Praxis

2. Practice

کشمکش میان مخالفان و موافقان مشروطه، زمینه‌های تضعیف جنبش و دخالت بیگانگان را فراهم کرد. در این میان دغدغه روحانیون، حفظ تنها کشور شیعی بود که با نابودی آن اسلام و روحانیون با چالشی بزرگ و جبران‌ناپذیر روبه‌رو می‌شدند (سمیعی اصفهانی، ۱۳۹۰: ۱۵۹). پس از پایان جنگ اول جهانی، هرج و مرج در سراسر ایران و حتی در ادارات دولتی نیز به چشم می‌خورد. عشایر لر در غرب ایران به شهرهای مجاور شورش برده و دست به غارت می‌زدند، کوچک‌خان جنگلی در شمال، سودای حمله به پایتخت را در سر می‌پروراند، اسماعیل آقا در کردستان عملاً فرمانروایی مستقل بود؛ که در این حالت کمتر فردی یافت می‌شد که زیر بار تشکیل دولت و کابینه برود (غنی، ۱۳۸۹: ۱۰۷). با این وصف، در دوره جنگ جهانی اول که حیات جامعه ایرانی نیازمند وجود دولتی کارآمد و مقتدر بود، روحانیون برجسته نظیر سیدحسن مدرس تلاش فراوانی را در راستای تقویت قدرت دولت به کار بستند. مدرس که از جمله سروران بانفوذ با پایگاه اجتماعی وسیع بود، فردی ضداستعمار محسوب می‌شد که ارتباط بسیار مناسبی با علما، بازاریان و اقشار مردم داشت (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۱۵۰). وی در این دوره محنت‌بار، راهبردهای مختلفی را البته با محوریت حفظ کشور و ضدیت با استعمار خارجی دنبال کرد که از جمله آنها می‌توان به همکاری با *انورپاشا* در بغداد برای مبارزه با روس‌ها اشاره کرد که طی آن یک قرارداد سیاسی و نظامی منعقد شد (اتحادیه، ۱۳۸۷: ۳۴). همچنین مدرس در مقابل قرارداد ۱۹۱۹ ایران و بریتانیا به شدت مقاومت می‌کرد. *ابراهیم خواجه‌نوری* در مورد واکنش مدرس به خبر انعقاد قرارداد مذکور می‌نویسد: «مدرس فهمید که وقت آن رسیده است که قدرت سرکردگی و رهبریش در این مبارزه معلوم شود. با نهایت شجاعت و بی‌باکی به میدان شتافت. بازار را منقلب کرد، مردم را تحریک کرد، به آزادی‌خواهان و میهن‌پرستان کمک کرد، مراکز تحصن را در خانه علما تقویت نمود...» (خواجه‌نوری، ۱۳۵۸: ۱۱-۹). مدرس در این راستا طی همایشی نیز از نیروهای ژاندارم و لشکر قزاق دعوت به عمل آورد تا نسبت به قرارداد اعتراض کنند (کرونین، ۱۳۸۷: ۱۰۴). در واقع مدرس از هر نیرو و شخصیتی که تصور می‌کرد می‌تواند در دستیابی به اهداف موردنظر (امنیت و حفظ جامعه مدنی شبکه‌ای ایران و استقلال از استعمار بریتانیا) کمک کند، بی‌پروا به سمت وی

رفته و از ایشان حمایت و یا تقاضای همکاری می‌کرد. در این مورد می‌توان به حمایت مدرس از نخست‌وزیری وثوق‌الدوله در سال ۱۲۹۷ اشاره کرد. به تصور مدرس و بسیاری از سیاستمداران از جمله افراد قابل‌ی که می‌توانستند در این دوره سخت در این مقام قرار گیرند، شخصیتی همچون وثوق‌الدوله است؛ بر همین اساس نیز مدرس از وی حمایت کرد و در به قدرت رسیدن او نقش عمده‌ای را به‌عنوان یکی از علمای شیعه و سروری قدرتمند، ایفا نمود (همایون‌کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۱۵۰).

اما مهم‌ترین راهبرد مدرس در سال‌های پس از جنگ جهانی اول، سکوت و البته تمایل در لفافه‌ی وی برای انجام تغییرات بنیادین و (به ادعای برخی چون ملک‌الشعرا) حتی کودتا علیه دولت مسلوب‌الاختیار احمدشاه بود. ملک‌الشعرا در این باره می‌گوید: «در این گیرودار و بی‌تکلیفی، مرحوم سیدحسن مدرس به‌خیال کودتا افتاد،.... مرحوم مدرس به خود من می‌گفت: در آن اوقات رضاخان نزد من آمد و گفت من چندی پیش با وثوق‌الدوله هم صحبت کردم و او به من توجهی نکرد، حاضریم با شما کار کنم و همدست شویم و به این اوضاع خراب خاتمه دهیم...» (بهار، ج ۱، ۱۳۷۱: ۶۱). در همین باره، سیدضیاء‌الدین طباطبایی نیز بعدها مدعی شده بود: «اگر من کودتا نمی‌کردم، مطمئن باشید مدرس کودتا می‌کرد...» (مکی، ج ۱، ۱۳۷۴: ۱۳۸).

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که درحقیقت جامعه مدنی شبکه‌ای ایرانی در ابتدای قرن چهاردهم شمسی راهبرد برزیستنی را برگزید که منجر به ظهور رضاخان شد. هرچند کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ با کمک نیروهای خارجی شکل گرفت، اما به نظر می‌رسد غارتگری‌ها و افزایش ظلم خوانین محلی موجب استقبال جامعه از یک شخصیت مقتدر گردید؛ درحقیقت این مسئله که رضاخان و یاران اندکش ولو با کمک خارجی توانستند هرج و مرج و بی‌سامانی‌های موجود را پایان بخشند، شاید همان چیزی بود که جامعه مدنی شبکه‌ای وقت ایران در آن لحظات به آن احتیاج داشت، به‌ویژه آنکه اقتصاد ایران در حال فلج شدن بود؛ به‌همین دلیل تجار، بازاریان و روحانیتی که در پیوند با آنان بود، سعی داشتند با وجود رضاخان و ایجاد امنیت در کشور، قدرت خود را حفظ کنند (همایون‌کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۰۳). البته اقدامات روشنفکران نیز در این امر مانند روحانیت بسیار پررنگ نشان می‌داد و برای مثال

افرادی نظیر ملک‌الشعرای بهار نیز از طرفداران ایجاد دولتی مقتدر به‌شمار می‌رفتند (خلیلی و کشاورز شگری، ۱۳۸۶: ۱۷۹).

۴. مدرس، جامعه مدنی شبکه‌ای و دولت پهلوی اول

هرچند مدرس در سال‌های پایانی دهه ۱۲۹۰ به‌موجب شرایط نامناسبی که پیش از آن توصیف شد، از ظهور رضاخان به‌عنوان شخصیتی مقتدر استقبال کرد، اما این به آن مفهوم نیست که مدرس طرفدار رضاخان و اعمال مستبدانه وی بود. درحقیقت نوع پراکسیس مدرس براساس آنچه میگردال و آیزنشتات طرح می‌کنند، نشان از وجود سروران قدرتمند و جامعه مدنی قوی داشت که در برابر دولت سرکوبگر و مستبد قرار گرفته و راهبردهای منطبق با شرایط را اتخاذ می‌کند. مدرس در پی دخالت‌های رضاخان در دولت مشیرالدوله که منجر به تضعیف و تزلزل این کابینه شده بود، خطاب به نمایندگان مجلس چهارم، طی نطقی اظهار می‌دارد: «آقای وزیر جنگ منافی دارد و مضاری هم دارد. اینها را باید سنجید و دید منافعش بیشتر است یا مضارش، شما بنشینید تعیین صلاح و فساد را بکنید... باوجوداین، عقیده من درباره وزیر جنگ این است که منافع اساسی و مضارش فرعی است. بایستی سعی کرد مضارش رفع شود تا منافعش عاید مملکت گردد» (بهار، ج ۱، ۱۳۷۱: ۲۲۶). قدرت‌گیری و اعمال خودسرانه وزیر جنگ در دولت‌های مختلف و به‌ویژه دولت مستوفی، رویارویی رضاخان و مدرس را تشدید می‌کرد. در این‌باره مدرس تلاش کرد مستوفی را به‌دلیل ناتوانی در برابر خودسری‌های وزیر جنگ استیضاح کند و به‌همین دلیل نطقی را در مجلس ایراد کرد که شرایط را برای نخست‌وزیری افراد مقتدرتری چون قوام آماده کند: «ما رجالی داریم که همه‌شان خوب هستند. بعضی شمشیر برنده هستند برای موقعی، بعضی شمشیر مرصع هستند برای موقعی. آقا (مستوفی) مانند شمشیر مرصع جواهرنشانی است که فقط در روزهای بزم و ایام سلام باید به‌کمر بست. مملکت ما این روزها احتیاج به شمشیر برنده فولادی دارد» (ملک‌محمدی، ۱۳۸۳: ۱۶۴). این موضع مدرس بیانگر این نکته بود که از نظر وی شخصی باید جلوی اعمال سردار سپه را می‌گرفت. باین‌وجود، سیاست‌ها، نطق‌ها و افشاگری‌های مدرس راه به‌جایی نبرد و درنهایت رضاخان به نخست‌وزیری دست

یافت، اما مدرس در مجلس از پای نشست و همچنان به مقابله با ریاست وزرای وقت ادامه داد. در همین حال او با توجه به تحولات سیاسی و تغییراتی که در موازنه قدرت رخ داده بود، طی گفتگویی خطاب به *عبدالله مستوفی* که از مدرس می پرسد: «تصور نمی کنید برای تنبیه سردار سپه این اندازه اقدام کافی باشد؟» پاسخی می دهد که نوع استراتژی وی را نمایان می سازد: «خیر، باید لامحاله دستش از ریاست وزرایی کوتاه شود... سگ هر قدر هم که خوب باشد، همین که پای بچه صاحبخانه را گرفت، دیگر به درد نمی خورد و باید از خانه بیرونش کرد» (مستوفی، ج ۳، ۱۳۸۴: ۶۰۴). برای این اساس به نظر می رسد مدرس، رضاخان را به مثابه یک وزیر جنگ لایق قبول کرده و حتی او را از این نظر منحصر به فرد می پنداشت، اما این به آن معنا نبود که رضاخان نخست وزیر و یا رضاشاه باشد. مدرس همچنین در شرایطی که امنیت نسبی پس از کودتا در کشور حاکم شد، راهبردی نوین اتخاذ کرد و مطابق با دغدغه امنیت و استقلال جامعه مدنی شبکه ای ایران، در شمار مخالفان دولت جای گرفت تا از تصمیمات استبدادی جلوگیری کند. از جمله راهبردهای اتخاذی مدرس و یارانش در مجلس برای تقابل با سرکوبگری دولت، راهبرد بحث های طولانی در مورد اعتبارنامه های نمایندگان بود که بیش از یک هفته به درازا کشید (اتابکی، ۱۳۸۷: ۸۱). این استراتژی که باعث اعمال فشار دولت نسبت به مدرس در راستای همراهی با رضاخان شد، در نهایت منجر به حمایت نمایندگان بی طرف از مدرس شد و مردم نیز که از ارباب ضمنی خشمگین بودند، مخالفت خود را با طرح جمهوریست اعلام داشتند (اتابکی، ۱۳۸۷: ۸۱؛ مستوفی، ج ۳، ۱۳۸۴: ۴۰۷). *معین الممالک* در این باره می نویسد: «... عده زیادی از علما و روحانیون و تجار و بازاریان در منزل سردار سپه تجمع کردند و مخالفت مردم را با جمهوریست به اطلاع او رساندند و توصیه کردند از این کار منصرف شود. در تهران، اصفهان، مشهد، تبریز و قم مخالفت با جمهوریست اوج گرفت و سیل تلگرام مبنی بر مخالفت با جمهوری به تهران سرازیر شد» (عامری، ۱۳۸۹: ۱۲۲). این اقدامات مدرس و یارانش سبب مطرود ماندن طرح مذکور شد و سردار سپه پس از دریافت نامه اعتراض آمیز برخی از علما از آن منصرف شد و با استفاده از فرصت خداحافظی با علمای تبعید شده از عراق که در تدارک بازگشت به این کشور بودند، مراتب پیروی

خویش از علمای شیعه را اعلام داشت، وی در اعلامیه‌ای که به این منظور صادر کرد حتی اظهار داشت: «... چون یگانه مرام و مسلک شخصی من از نخستین روز، حفظ و حراست عظمت اسلام و استقلال ایران بوده و هست و هرکس که با این رویه مخالفت کند او را دشمن مملکت فرض و قویاً در رفع او کوشیده و از این به بعد نیز عزم دارم همین رویه را ادامه دهم... چنین مقتضی دانستیم که به عموم ناس توصیه کنم که عنوان جمهوری را موقوف کنند» (حائری، ۱۳۸۱: ۱۸۹).

با مطرح شدن خلع ید از قاجار و تغییر سلطنت به پهلوی نیز، مدرس به همراه مصدق به شدت در مقابل مجلس ایستادگی کرد و آن را نقض قانون اساسی دانست گرچه در این مورد راه به جایی نبرد (بامداد، ۱۳۸۴: ۱۳۸۴).

۵. مدرس و عرصه‌های تقابلی جامعه مدنی شبکه‌ای و دولت

براساس انگاره‌های میگدال، جوامعی که ساختاری تارمانند و شبکه‌ای دارند، دولت‌های مدرن را تضعیف و راه اجرای خواست‌های خودسرانه حکومت‌ها را سد می‌کنند. مطابق آموزه‌های آیزنشتات نیز جامعه مدنی به مثابه عامل بازدارنده علیه خودسری دولت‌ها عمل می‌کند؛ در این مورد دولت پهلوی اول به موجب اهداف و منویات شبه‌مدرنی که در سر می‌پروراند، به صورتی طبیعی نیاز به سرکوب اجتماعی داشت تا از این مسیر به اقتداری فراوان دست یابد؛ این درحالی بود که تا پیش از روی کار آمدن پهلوی اول، رهبران نیرومند اجتماعی نظیر روحانیون، رؤسای ایلات، ملاکین، تجار و حاکمان محلی به منظور حفظ جایگاه و قدرت اجتماعی خویش در برابر سرکوب حکومت مرکزی به سختی ایستادگی و از هرگونه انعطافی سر باز می‌زدند و رهبران جامعه مدنی شیعی ایران نیز همواره نگران و پاسدار جایگاه مذهب و سنت‌های مذهبی بودند. به این ترتیب دولت پهلوی اول در مسیر منویات خود راهی نداشت جز اینکه زعمای اجتماعی جامعه مدنی را یکی پس از دیگری کنار بزنند یا تضعیف کند؛ به همین دلیل دولت از طریق سیاست‌های تشویقی، تنبیهی و توطئه‌گرانه، تلاش کرد تا آرام‌آرام رقبا را از صحنه خارج کند. وی در این راستا توانست نظر موافق بسیاری از مقامات مذهبی، روحانیون و مردم داخل و خارج کشور را به خود جلب کند. عزاداری ایام محرم در قزاق‌خانه، تعیین ناظر شرعیات

برای ادای فرایض دینی در ارگان‌های نظامی و انتظامی و همچنین ناظر شرعیات بر مندرجات مطبوعات و نمایش‌خانه‌ها و... از مهم‌ترین کارهایی بودند که رضاخان در مسیر ابراز اسلام‌گرایی‌اش انجام داد (میراحمدی و جباری نصیر، ۱۳۸۸: ۱۷۰) و این وضعیت تا سال‌های ابتدایی حکومت پهلوی نیز ادامه داشت؛ چنان‌که رضاشاه در سخنرانی جشن تاج‌گذاری به آن اشاره کرده و از توجه ویژه به حفظ اصول دیانت و تقویت آن دم می‌زند (میراحمدی و جباری نصیر، ۱۳۸۸: ۱۷۰).

با این وجود، دولت پهلوی به دلیل ضعف و ترسی که در مقابل رهبران جامعه مدنی شبکه‌ای، به ویژه علما و روحانیت داشت، به بازی دوگانه می‌پرداخت، به این ترتیب که از یک سو قوانینی را از طریق مجلس تصویب و اجرا می‌کرد و از دیگر سو، در پاسخ به علما، این قوانین را انکار کرده و یا از موضع ضعف، به توجیه آن در راستای تقویت اسلام و تشیع می‌پرداخت. یکی از بزرگ‌ترین نمونه‌های این سیاست‌های دوگانه دولت پهلوی در قانون نظام وظیفه اجباری رخ داد. زمانی که روحانیون و علما به رهبری حاج آقا نورالله اصفهانی از دولت و شخص شاه در این باره توضیح خواستند، رئیس دولت وقت (مخبر السلطنه) این گونه پاسخ داد: «به عرض عالی می‌رساند آنچه از داخل و خارج استنباط می‌شود این است که می‌خواهند دولت را نسبت به روحانیون بدبین، یا اینکه خاطر روحانیون محترم را از دولت مکدر کنند و هر دو خلاف مصلحت است... آن ذوات محترم نبایستی برای تسلی عامی چند که بعضی غافل و برخی معلمند با چنین امری که یگانه وسیله حفظ شهامت ملی است، موافقت نفرمایند» (هدایت، ۱۳۶۱: ۳۷۶). پس از این تلگراف به علما، رضاشاه که از قیام علما و مراجع به شدت هراسان شده بود، این پاسخ را برای ایشان تلگراف کرد: «... مسرت خاطر داریم چنان‌که البته به جنابان عالی مشهود و معلوم شده است، هیچ وقت منظوری جز حفظ عظمت و شوکت اسلام و رعایت مقام و احترام پیشوایان روحانی را نداشته و همیشه علاقه‌مند به این مقصود بوده و هستیم که اجرای عقاید و نیات ما نسبت به سلسله علمای اعلام و ترویج شعائر مقدسه اسلامی با هیچ مانع و عایقی مصادف نشود» (مکی، ج ۴، ۱۳۷۴: ۴۰۱). نوع پاسخ‌های مخبر السلطنه و رضاشاه به علما در این باره نشان می‌دهد که حکومت پهلوی نمی‌خواست در آغاز استقرار قدرت، روحانیون و

علما را در مقابل خود قرار دهد و در این راه تلاش مضاعفی در جلب نظر ایشان به خرج می‌داد. همین ضعف حکومت در برابر جامعه مدنی شبکه‌ای به رهبری علما و روحانیون سبب دنبال کردن سیاست برزیستنی به روش ترور، تفرقه، دسیسه و نظایر آن شد، زیرا توان مقابلهٔ مشروع با این سروران اجتماعی را نداشت؛ بنابراین با تثبیت قدرت پهلوی، حکومت به صورتی مخفیانه و برنامه‌ریزی شده، طی فرایندی ده‌ساله تلاش کرد تا روحانیت را به روش‌های مختلف تضعیف کند (امینی و ابوالحسن شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۰۰).

مطابق مصادیق یادشده همچنان‌که میگدال می‌گوید کشمکش قدرت میان دولت و روحانیت منجر به نوعی سازش می‌شود و دولت برای کسب فرصت و تقویت خویش، امتیازاتی به سرواران جامعه می‌دهد که در اینجا نیز دولت پهلوی اول این امتیاز را برای علما در نظر گرفته و خود را مطیع مذهب و متولیان دین معرفی می‌کند؛ درحالی‌که در نیتی غیر از این به سر می‌برد. در این میان از جمله مهم‌ترین مخالفان مذهبی و رقبای اجتماعی دولت پهلوی که باید از میان برداشته می‌شد، آیت‌الله مدرس بود که در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۷ بسیار پر قدرت، محبوب و مؤثر به‌شمار می‌رفت. بر همین اساس دولت پهلوی با اقدامات مخفیانه نظیر ترور، سعی داشت این عالم سیاستمدار را از صحنهٔ قدرت خارج کند. اما ترور مدرس نافرجام ماند و نتایجی عکس آنچه دلخواه دولت و رضاشاه بود به‌بار آورد (فوران، ۱۳۸۹: ۳۳۴). این اقدام سبب افزایش محبوبیت مدرس شد و مردم فوج‌فوج به دیدار وی می‌رفتند و حمایت خویش را از ایشان اعلام می‌داشتند. همچنین شخص رضاشاه به دیدار مدرس رفته و وعده‌های قابل توجهی به وی داد (دولت‌آبادی، ج ۴، ۱۳۸۷: ۱۶۱۳). از نظر دولت‌آبادی این عمل رضاخان به دو دلیل انجام شد: «اول راضی نگاهداشتن مدرس که نه تنها بر ضد او حرف نزده بلکه برای او هم کار روایی بنماید و دوم آنکه او را از نظر مردم بیندازد و به همه بفهماند که نارضایتی مدرس به واسطه مشورت نکردن با او و به‌بازی نگرفتن او در کارهای دولتی بوده است...» (دولت‌آبادی، ج ۴، ۱۳۸۷: ۱۶۱۵). این سیاست‌های رضاشاه که شامل دسیسه‌گری و ترور بود، مطابق با نظر میگدال و آیزنشتات حکایت از ضعف دولت پهلوی و قدرت سروران و رهبران جامعه مدنی همچون مدرس دارد.

با این وجود، هرچه از زمان به قدرت رسیدن دولت پهلوی می‌گذشت و ثبات سیاسی آن بیشتر می‌شد، به همان نسبت سیاست‌های خصمانه و سرکوبگرانه نسبت به جامعه مدنی شبکه‌ای و سروران اجتماعی به‌ویژه روحانیت شیعه بیشتر می‌شد. در ابتدای این مسیر با اصلاحاتی که مبتنی بر اندیشه‌های کسانی از قبیل ذکاءالملک فروغی، علی‌اکبر داور، تیمورتاش، علی‌اکبرخان سیاسی، علی‌اصغر حکمت و سعید نفیسی بود، قدرت و نفوذ روحانیت به‌طور محسوسی کاهش یافت و نهاد روحانیت که تا پیش از این انحصار قضاوت، دفاتر ثبت اسناد، املاک، ثبت ازدواج و طلاق و نظایر آن را در اختیار داشت (کدی، ۱۳۸۹: ۱۲۶)، با محدودیت‌های جدید و جدی روبه‌رو شد. دولت رضاشاه هرچند قادر نبود همچون آتاتورک، روحانیت را به‌کلی از بین ببرد، اما همه اینها به آن معنا نبود که دولت سرکوبگر پهلوی اول نتواند از اقدام آشکار علیه مخالفان رسمی خود نظیر مدرس فروگذار کند؛ رضاشاه پس از آنکه نتوانست به‌واسطه تدبیر مدرس از ورود وی به مجلس جلوگیری کند (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۱۲۶)، این نماینده بانفوذ و روحانی را در سال ۱۳۰۷ به تبعید فرستاد و وی را همچون *اقبال السلطنه ماکویی* به‌طرز مشکوکی در سال ۱۳۱۷ به قتل رساند (کسرابی، ۱۳۸۴: ۴۳۳).

درواقع پراکندگی و خاصیت شبکه‌ای و موزاییکی جامعه ایرانی در همه گروه‌ها و طیف‌ها ساری و جاری بوده و سازمان روحانیت نیز از این قاعده مستثنی نبود و مسائلی نظیر اجتهاد، منافع صنفی و شخصی برخی از روحانیون، در تفاوت‌های مواضع این گروه مقتدر در جامعه نقشی فراوان داشت. از همین روی و به‌طور کلی سروران اجتماعی روحانیت نیز در برابر قدرت دولت پهلوی و شخص رضا پهلوی سه نوع راهبرد برگزیدند: راهبرد سکوت (همچون *آیت‌الله حائری و اصفهانی*)، راهبرد همکاری (بسیاری از روحانیون و فقها جذب وزارت دادگستری شدند و با دولت همکاری کردند) و درنهایت برخی هم به تقابل و مبارزه برخاستند که افرادی چون مدرس، *سیدابوالحسن طالقانی*، حاجی‌آقا نورالله اصفهانی و حاجی‌آقا حسین قمی در کشمکش با دولت، حبس، تبعید، تحت‌نظر و یا به‌قتل رسانده شدند (زرین‌کوب، ۱۳۹۰: ۸۷۲). دولت رضاشاه همچنین به‌تدریج دیگر سروران اجتماعی ایران را نیز مطیع، همکار یا از صحنه سیاسی حذف کرد؛ روندی

که تا فروپاشی این دولت به واسطه مداخله نظامی خارجی در ایران تداوم یافت، اما به‌ویژه در مورد قشر روحانی در ایران اثربخش نبود؛ به‌نحوی که مایکل زیرینسکی^۱ هم در این باره می‌نویسد: «تناقض اینجاست که این تضعیف و کوتاه کردن دست، زمینه را برای تقویت و بالا رفتن حیثیت و اعتبار علما فراهم ساخت. هر قدر آنان بیشتر ثروت و قدرت خود را از دست می‌دادند، نفوذشان در میان عامه مردم بیشتر شد» (زیرینسکی، ۱۳۸۷: ۱۳۴).

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر کوشید ضمن تبیین و معرفی مفهوم «جامعه مدنی شبکه‌ای» به‌عنوان نظریه‌ای برای مطالعه تحولات تاریخ معاصر ایران به‌ویژه در عصر گذار از قاجار به پهلوی، به بررسی ستهندگی (تقابل آنتاگونیستی) این جامعه مدنی شبکه‌ای با دولت سرکوبگر حاکم پردازد؛ و برای نیل به این منظور با مطالعه عملکرد سیدحسن مدرس به‌عنوان یکی از رهبران جامعه مدنی شبکه‌ای بین سال‌های ۱۲۹۰ تا ۱۳۱۶ کوشید تحولات ایران را در این مقطع با محوریت وی مورد بازخوانی و واکاوی قرار دهد. بر همین مبنا با بهره‌گیری از آموزه‌های الگوی نظری میگردال درباره جوامع شبکه‌ای و دولت‌های ضعیف در جهان سوم و آموزه‌های نظریه آیزنشتات در مورد جامعه مدنی، چگونگی و چرایی اعمال و جهت‌گیری‌های مدرس به‌عنوان سروری قدرتمند در مقابل نظام پهلوی اول مورد مطالعه قرار گرفت و ملاحظه شد مدرس بنا به اهدافی که به‌عنوان یک رهبر و سرور اجتماعی در جامعه مدنی شبکه‌ای ایران بر دوش خود احساس می‌کرد، در شرایط وقوع جنگ جهانی و کشیده شدن این حادثه به درون تنها کشور شیعی، به حمایت از دولتی برمی‌خیزد که برای حفظ امنیت، یکپارچگی و استقلال کشور مناسب است و در ادامه مسیر با مشاهده پروژه نوسازی جامعه از سوی دولت، به مخالفت آشتی‌ناپذیر برمی‌خیزد؛ قدرت و نفوذ مدرس به‌عنوان سرور اجتماعی و رهبر جامعه مدنی شبکه‌ای ایران موجب شد تا مشروعیت و اقتدار دولت سرکوبگر پهلوی با چالش روبه‌رو شود و این به آن معنا بود که دولت پهلوی اول برای نیل به اهداف، باید از این مانع عبور

کند؛ از این دیدگاه تهدید، تطمیع، دخالت در انتخابات به صورت مخفیانه و در نهایت قتل مدرس از سوی رضاشاه را می‌توان به مثابه مصادیق ستیهندگی یک دولت سرکوبگر در رویارویی با تهدید یکی از رهبران جامعه مدنی شبکه‌ای ارزیابی کرد؛ البته باید این نکته را نیز در نظر داشت که مطابق نظر میگدال، راهبردهای هر کدام از گروه‌ها و شبکه‌ها برای تداوم بقا در جامعه شبکه‌ای به واسطه پاره‌پاره بودن، عدم انسجام و اتحاد اجتماعی و نبودن گفتگوی متقابل کافی، متفاوت خواهد بود و دولت و حکومت مرکزی قوی، با نفوذ و نزدیکی موقت، تفرقه‌افکنی، تطمیع، تشویق و تهدید می‌تواند راه اتحاد و در نتیجه الگوی بقای شبکه‌ها را دستخوش پراکندگی قرار دهد و از سوی دیگر، رقابت‌هایی که در میان تارهای اجتماعی وجود دارد نیز راهبردهای جامعه مدنی شبکه‌ای را در مقابل دولت دچار ناهماهنگی می‌کند. باین‌وصف نکته قابل توجه دیگر این است که نتیجه این ستیهندگی اگرچه به حذف بخشی از رهبران جامعه مدنی شبکه‌ای ایران انجامید، اما در نهایت پیامد این نوع اقدامات دولت پهلوی اول که در راستای تضعیف جایگاه و قدرت جامعه مدنی شبکه‌ای سنتی و سروران اجتماعی صورت گرفت، برای حکومت، رضایت‌بخش نبود؛ در پایان و به‌عنوان جمع‌بندی نهایی به نظر می‌رسد نظریه جامعه مدنی شبکه‌ای را می‌توان با اندکی تساهل و احتیاط نظری به دوره‌های بعدی تاریخ معاصر ایران و حتی پس از دوره انقلاب اسلامی تسری داد و ضمن بازخوانی صورت‌بندی روابط دولت و جامعه براساس چگونگی وضعیت جامعه مدنی و پراکسیس متنفذان و سروران اجتماعی در قبال دولت، اقدام به تبیین تاریخی تحولات سیاسی و اجتماعی کشور کرد.*

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۶)، *مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: نشر شیرازه.
- _____ (۱۳۸۶)، *ایران بین دو انقلاب؛ از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی، تهران: نشر مرکز.
- _____ (۱۳۸۹)، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- ابطحی، سید مصطفی؛ دشتی، فرزانه (۱۳۸۹)، «شبه‌نوسازی در عصر پهلوی اول»، نشریه راهبرد توسعه، شماره ۲۱.
- اتابکی، تورج (۱۳۸۷)، *تجدد آمرانه: جامعه و دولت در عصر رضاشاه*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: انتشارات ققنوس.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۸۷)، «دولت موقت ایران»، *ایران و جنگ جهانی اول؛ میدان نبرد قدرت‌های بزرگ*، تهران: انتشارات ققنوس.
- اشرف، احمد (۱۳۴۷)، «نظام آسیایی یا نظام فتوادی»، *مجله جهان نو*، سال ۲۲، شماره‌های ۵-۷.
- امینی، علیرضا؛ ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله (۱۳۸۸)، *تحولات سیاسی-اجتماعی ایران از قاجاریه تا رضاشاه*، تهران: نشر قومس.
- بازرگان، مهدی (بی‌تا)، *سازگاری ایرانی*، بی‌جا.
- بامداد، مهدی (۱۳۸۴)، *شرح رجال ایران؛ قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری شمسی*، تهران: انتشارات فردوس.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۱)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، جلد اول، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ترنر، برایان (۱۳۷۹)، *ماکس وبر و اسلام*، ترجمه سعید وصالی، تهران: نشر مرکز.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۸۵)، «مدرنیسم و شبه‌پاتریمونیالیسم»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، شماره ۱۳.
- جعفری ندوشن، علی‌اکبر؛ زارعی محمودآبادی، حسن (۱۳۸۲)، *تجدیدنظرهای چندگانه در قانون اساسی مشروطه*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۸۱)، *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- خلیلی، محسن؛ کشاورز شکری، عباس (۱۳۸۶)، «اندیشه تأسیس دولت مقتدر مرکزی پس

از مشروطیت (مطالعه موردی: اندیشه‌های ملک‌الشعراى بهار)، فصلنامه دانش سیاسی، شماره دوم.

خلیلی‌خو، محمدرضا (۱۳۷۳)، توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه، تهران: مرکز انتشارات جهاد دانشگاهی، واحد شهید بهشتی.

خنجی، محمدعلی (۱۳۵۸)، رساله‌ای در بررسی تاریخ ماد و منشأ نظریه دیاکونوف، تهران: انتشارات طهوری.

خواججه‌نوری، ابراهیم (۱۳۵۸)، بازیگران عصر طلایی (سیدحسین مدرس)، تهران: جاویدان.

دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۸۷)، حیات یحیی (جلد ۴)، تهران: انتشارات فردوس.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۹۰)، روزگاران: تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، تهران: انتشارات سخن.

زیرینسکی، مایکل (۱۳۸۷)، «الغای قرارداد کاپیتولاسیون توسط رضاشاه»، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.

سمیعی اصفهانی، علیرضا (۱۳۹۰)، «شکاف‌های اجتماعی؛ مجلس ضعیف؛ دولت لویاتانی»، ضمیمه فصلنامه اسناد بهارستان، شماره دوم.

شهابی، هوشنگ؛ لیز، خوان (۱۳۸۰)، نظام‌های سلطانی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: انتشارات شیرازه.

عامری، هوشنگ (۱۳۸۸)، از رضاشاه تا محمدرضا شاه: مشاهدات و خاطرات میرزا جواد خان عامری (معین‌الملک)، تهران: شرکت مطالعه و نشر کتاب پارسه.

عبداللهی، محمد؛ راد، فیروز (۱۳۸۸)، «بررسی روند تحول و موانع ساختاری توسعه سیاسی در ایران (۱۳۸۲-۱۳۰۴)»، مجله جامعه‌شناسی ایران، شماره ۲۵.

غنی، سیروس (۱۳۸۹)، ایران: برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمه حسن کامشاد، تهران: انتشارات نیلوفر.

فوران، جان (۱۳۸۹)، مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

کدی، نیکی (۱۳۸۹)، «ایران در زمان واپسین شاهان قاجار ۱۹۲۲-۱۸۴۸»، تاریخ ایران کمبریج، جلد هفتم، قسمت دوم قاجاریه، ترجمه تیمور قادری، تهران: انتشارات مهتاب.

کرونین، استفانی (۱۳۸۵)، «نوگرایی؛ تحول و دیکتاتوری در ایران؛ نظم نوین و مخالفانش (۱۹۲۹-۱۹۲۷)»، ترجمه فرشید نوروزی، فصلنامه تاریخ‌پژوهان، شماره ۷، صص ۲۱۷-۱۶۸.

_____ (۱۳۸۷)، «رضاشاه و تناقضات نوسازی ارتش در ایران»، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.

_____ (۱۳۸۷)، «ملی‌گرایی ایرانی و ژاندارمری دولتی»، ایران و جنگ جهانی اول؛ میدان نبرد قدرت‌های بزرگ، تهران: انتشارات ققنوس.

کسرایبی، محمدسالار (۱۳۸۴)، چالش سنت و مدرنیته در ایران (از مشروطه تا ۱۳۲۰)، تهران: نشر مرکز.

کمالی، مسعود (۱۳۸۱)، جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر، ترجمه کمال پولادی، تهران: مرکز بازشناسی ایران و اسلام.

- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴)، شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی اداری دوره قاجاریه)، تهران: انتشارات زوار.
- مکی، حسین (۱۳۷۴)، تاریخ بیست ساله ایران، جلد سوم، تهران: انتشارات علمی.
- ملک محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۳)، مدرس و سیاستگذاری عمومی (بررسی اندیشه و عمل سیاسی شهید آیت‌الله سید حسن مدرس)، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مهدوی زادگان، داود (۱۳۸۱)، «یکتاتوری و نوسازی در ایران»، ماهنامه زمانه، شماره ۲.
- موثقی، احمد (۱۳۸۴)، «نوسازی و اصلاحات در ایران معاصر»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۶۹، ص ۲۲۵.
- میراحمدی، منصور؛ جباری نصیر، حسن (۱۳۸۸)، «گونه‌شناسی مواضع عالمان شیعی در قبال سیاست‌های دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی اول»، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال ششم، شماره نوزدهم.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۳)، موج سوم دموکراسی، ترجمه احمد شهسا، تهران: انتشارات روزنه.
- هدایت [مخبر السلطنه]، مهدی قلی (۱۳۶۱)، خاطرات و خطرات: توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من، تهران: کتاب‌فروشی زوار.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۰)، نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران، نفت و توسعه اقتصادی، تهران: نشر مرکز.
- _____ (۱۳۸۱)، تضاد دولت و ملت؛ نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۸۳)، «مشروعیت سیاسی و پایگاه اجتماعی رضاشاه»، ترجمه حمید احمدی، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۰۳-۲۰۴.
- _____ (۱۳۸۷)، «روایت احمد کسروی از قیام شیخ محمد خیابانی»، ایران و جنگ جهانی اول؛ میدان نبرد قدرت‌های بزرگ، تهران: انتشارات ققنوس.
- _____ (۱۳۷۲)، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- _____ (۱۳۸۰)، «نظام پهلوی در ایران»، نظام‌های سلطانی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: شیرازه.
- وبر، ماکس (۱۳۷۴)، اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، تهران: انتشارات مولوی.
- ولی، عباس (۱۳۷۵)، «تناقض‌های مفهوم شیوه تولید آسیایی»، ترجمه پرویز صداقت، ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۱۱-۱۱۲.

Migdal, Joel. S (1988), Strong Societies and Weak States; State- Society Relationship and State Capabilities in Third World, Princeton: Princeton University Press.

Stephanie Cronin (2007), "Reform from Above Resistance from Below: the New

Order and its Opponents in Iran in 1927-1929", in: Touraj Atabaki, The State and The Subaltern, Modernization, Society and The State in Turkey and Iran, London: I.B. Tauris, pp.71-95.

Atabaki, Touraj (2007), The State and The Subaltern, Modernization, Society and The State in Turkey and Iran, London: I.B. Tauris.

Witfogel, Karl (1967), Oriental Despotism, London: Yale University.

Ashraf,Ahmad (1969), "Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran", Iranian Studies, Vol. 2, No. 2/3 (Spring - Summer), pp. 54-79

Skocpol, Teda & Jeff Goodwin (1989), "Explaining Revolutions In The Contemporary Third World", Politics And Society, Vol. 4. pp. 489-509.

James Bill and Robert Springborg (1994), "Patterns of Patrimonialism in the Middle East", In Bill & Springborg, Politics in the Middle East, New York: Harper Collins, pp. 136-175.